

## تصور خدا در تأملات در فلسفه اولی دکارت

سیدمصطفی شهرآیینی<sup>۱</sup>

### چکیده

دکارت گرچه در همه‌جای تأملات از وجود خداوند و اثبات او خداوند سخن می‌گوید منظورش نه وجود خداوند در الهیات و حتی فلسفه سنتی که بازتعریف خدا و رسیدن به مفهومی تازه از خداست که به کار دستگاه معرفتی‌اش بیاید. دکارت در تأملات دو هدف را با هم به پیش می‌برد: نخست، ساختن دستگاه فکری تازه خویش بر اساس بازتعریف انسان، خدا و جهان؛ دوم، پرهیز حداکثری از درافتادن با کلیسا و الهی‌دانان مسیحی تا جایی که حاضر است دست از اندیشه‌اش بردارد ولی با کلیسا درنیافتد. برای او هدف نخست، اصلی و هدف دوم فرعی نیست چرا که فلسفه‌ورزی را در فضای چالشی و بی آرامش، دست‌یافتنی نمی‌داند. در تأملات، از سویی، نخست باید تعریف تازه‌ای از خدا طرح گردد که در آن اصالت سوژه دکارتی و استقلال من اندیشنده لحاظ شده باشد، و از دیگر سو، باید از این خدای بازتعریف شده، در قالبی سنتی و به زبان متعارف چنان سخن به میان آید که مخالفت کلیسا و الهی‌دانان را برنیانگیزد. در خدای دکارتی آنچه اصل است تصور خداست ولی در خدای سنتی آنچه اصل است اثبات وجود خدای بیرونی است. از اینرو گرچه دکارت در سرتاسر تأملات از وجود خدا سخن می‌راند و در پی اثبات وجود اوست او این کار را با استناد به تصور خداوند پیش می‌برد و کاری به وجود بیرونی خدا و مخلوقات ندارد. او در این راه پیوسته تصور خداوند را بازتعریف می‌کند تا به تعریف مدنظر خویش از خداوند برسد و سرانجام در «تأمل پنجم» است که این تعریف آشکار می‌گردد.

**کلید واژه‌ها:** خدا، تصورات فطری، تصورات خارجی، تصورات جعلی، وجود، تصورات بسیط و مرکب.

## مقدمه

خدا در فلسفه دکارت نقشی چنان محوری دارد که چندی از دکارت‌شناسان برجسته مابعدالطبیعه دکارت را مابعدالطبیعه خدامحور<sup>۱</sup> می‌دانند (Cottingham, John, 1993: 71). دکارت در نامه اهدائیه تأملات خطاب به دکترهای دانشکده الهیات دانشگاه سوربون، هدف خود را از طرح مباحث و براهین این کتاب حمایت از کلیسا در برابر خداناباوری معرفی می‌کند (CSM II 6).<sup>۲</sup> از این حیث شاید اطلاق «پدر فلسفه جدید» برای او اندکی گمراه‌کننده باشد؛ چرا که خدا باوری طبیعی، خداناباوری و دنیوی‌گرایی از نشان‌ویژه‌های فلسفه جدید، دست‌کم در بخش گسترده‌ای از فلسفه بریتانیایی و نیز در میان بسیاری از فیلولوزوف‌های دوره روشن‌گری فرانسه است (Nolan, Lawrence, 2016: 335).

هر خواننده‌ای که برای نخستین بار یکی از آثار اصلی دکارت را، مانند گفتار در روش، تأملات در فلسفه اولی، یا اصول فلسفه، دست‌بگیرد، از جایگاه والایی که خدا در ساختار دستگاه فلسفی او دارد، به شگفت می‌آید (Cottingham, John, 2008: 255). برنارد ویلیامز، از دکارت‌شناسان بنام معاصر، بر نقش خدا در فلسفه دکارت انگشت می‌نهد و فصلی از کتاب پرآوازه‌اش، دکارت: برنامه پژوهش ناب را با عنوان «خدا» به جایگاه خدا در فلسفه دکارت اختصاص می‌دهد (Williams, Bernard, 2005: 115-148).

ما چنان‌که در عنوان مقاله آورده‌ایم در اینجا تنها نگاه خود را بر تأملات در فلسفه اولی می‌دوزیم چرا که این متن کوتاه را آیین تمام‌نمای مابعدالطبیعه او می‌دانیم و خود دکارت نیز در آغاز این اثر را، به جهت محوریت دو موضوع خدا و نفس در آن، «مابعدالطبیعه» می‌نامیده است (CSM III 153 & 165). از فراوانی واژه «خدا» در این اثر کوتاه به

1. Descartes' theocentric metaphysics

2. در خصوص ارجاعات به آثار دکارت، شیوه متعارف در زبان انگلیسی به این ترتیب است که واژگان نخست نام خانوادگی مترجمان انگلیسی یعنی & Robert Stoothoff & John Cottingham (CSM Dugald Murdoch)، بعد شماره جلد به لاتینی (I, II, III) و بعد هم شماره صفحه را می‌آورند که ما همین شیوه را در متن مقاله رعایت کرده‌ایم. مشخصات کتابشناسی ترجمه انگلیسی آثار دکارت هم در فهرست منابع پایانی مقاله آمده است.

## تصور خدا در تأملات «فلسفه اولی دکارت» 49

محوریت واژه «خدا» حتی در قلم او نیز بی می‌بریم؛ تنها اسم خاصی که در این اثر هست، واژه «خدا» است (Gombay, 2007: 13) که در این متن کوتاه 50 صفحه‌ای (بر اساس ترجمه انگلیسی CSM) پرتکرارترین واژه در قلم دکارت بوده و حدود 80 بار آمده است. بر این مطلب، باید افزود که این واژه در عنوان فرعی کتاب و نیز در عنوان دو «تأمل سوم» و «تأمل پنجم» نیز توجه خواننده را به خود می‌کشد. دیگر نکته در نشان دادن محوریت خدا در تأملات دکارت این که گرچه تمام دستگاه معرفتی دکارت بر قاعده صدق<sup>1</sup> او در «تأمل سوم» استوار است (CSM II 24)، نقش محوری خداوند را در تنفیذ این قاعده نمی‌توان نادیده گرفت زیرا: «اگر ندانیم هر چیز واقعی و حقیقی در ما، از موجودی کامل و نامتناهی می‌آید، هر اندازه هم ادراکات مان واضح و متمایز باشد، دلیلی برای اطمینان از صدق آن ادراکات نداریم» (CSM I 130).

بالبته محوریت خدا را در مابعدالطبیعه دکارت و در کتاب تأملات از زاویه‌ای دیگر، و بس متفاوت با آنچه گفتیم، نیز می‌توان بررسی کرد. با توجه به زمانه دکارت و سیطره‌ای که کلیسا و دادگاه تفتیش عقاید بر فضای فکری آن روزگار دارد، دکارت ترجیح می‌دهد بر محوریت خداوند در آثار خود تأکید کند تا زبان اعتراض الهی‌دانان و کلیسائیان را ببندد و نقش خود را در مقام فیلسوف، با آرامش به سرانجام برساند. شاید این مطلب با مقایسه دو فراز برگرفته از دو بخش از آثار دکارت روشن تر شود. فراز نخست: «کوشیده‌ام در همه بازی‌هایی که در نمایشگاه جهان داده می‌شود، از تماشاگران باشم نه از بازیگران» (CSM I 125)؛ فراز دوم: «بازیگران نقاب می‌زند تا سراسیمگی‌شان در چهره‌هایشان آشکار نگردد. من نیز همین کار را می‌کنم. تاکنون من از تماشاگران نمایشگاه عالم بوده‌ام، اما اینک که دارم بر روی صحنه گام می‌گذارم، با نقاب می‌آیم» (CSM I 1). دکارت در فراز نخست، برگرفته از گفتار در روش — که آن را در قالب مقدمه‌ای بر سه رساله هندسه، مناظر و مرایا و کائنات جو برای عموم مردم در گونه ادبی زندگی‌نامه فکری نوشته بود — چون سرگرم مقدمه‌چینی برای طرح مباحث مابعدالطبیعی تأملات است، هنوز خود را در مقام تماشاگر و نه بازیگر می‌داند

1. truth rule

«هر چه را واضح و متمایز درمی‌یابم، درست است»

اما در فراز دوم، که برگرفته از آثار اولیه او با عنوان اندیشه‌های خصوصی<sup>۱</sup> است و معلوم است این دکارت در قالب قاعده‌ای کلی و محرمانه برای زندگی فکری خویش وضع کرده است. او در اینجا آشکارا می‌گوید از ضروریات ایفای نقش در نمایشگاه عالم، استفاده از نقاب است تا آنچه در درون تو می‌گذرد بر آفتاب نیفتد و بتوانی نقش خود را درست و شایسته انجام دهی.

اینکه، اگر قرار باشد اثری از آثار دکارت را همان موضعی بدانیم که او رسماً وارد صحنه نمایشگاه عالم می‌شود و از آن به بعد تا پایان عمر، پیوسته نقشی بس ماندگار در تاریخ اندیشه غرب و حتی عالم جدید ایفا می‌کند، بی‌گمان جز تأملات در فلسفه اولی نخواهد بود. اگر این را بپذیریم، باید در تمام کتاب و حتی در پاسخ به اعتراضات هفتگانه، همواره این نقاب را بر چهره او پیشفرض بگیریم. اینکه چرا او این نقاب زدن را لازم می‌دانسته است، تا اندازه‌ای روشن است و از لابه‌لای نامه‌های دکارت به دوستان نزدیکش یا به مخاطبانش (که شاید در نامه‌ها دکارت در پشت صحنه است و بی‌نقاب سخن می‌گوید)، پیدا است که او بسیار احساس خطر می‌کرده است تا جایی که آشکارا در نامه به مرسن می‌گوید: «منظورم کسانی است که گالیله را محکوم کردند. آنها اگر توانش را می‌داشتند آراء مرا نیز محکوم می‌کردند» (CSM III 177). باز هم در نامه‌ها می‌خوانیم: «الهی دانان می‌خواهند در این موضوع مانند قاضی دادگاه رفتار کنند، یعنی می‌خواهند مرا به دادگاه تفتیش عقاید ... بکشانند و مرا مخالف دین نشان دهند» (CSM III 318-19)<sup>۲</sup>.

#### 1. *Cogitationes Privatae* ('Private thoughts')

2. برای اینکه بدانیم دکارت در قبال محکومیت گالیله چه موضعی داشته است، بد نیست فزاهایی از نامه‌های دکارت را در ماه‌های بعد از صدور محکومیت گالیله در ژوئن ۱۶۳۳، یعنی نامه‌های او در نوامبر ۱۶۳۳، فوریه و آوریل ۱۶۴۴ بیاوریم: «اگر همه دنیا را هم به من ببخشند، حاضر نیستم گفتاری منتشر کنم که کلمه‌ای خلاف نظر کلیسا در آن باشد؛» «من تصمیم گرفته‌ام این رساله [عالم] را مسکوت بگذارم و از هر چه در چهار سال اخیر نوشته‌ام دست بردارم، تا فرمان‌بری خودم را نسبت به کلیسا نشان دهم؛» «من تنها در پی فراغ‌بال و آرامش ذهن هستم ... و نمی‌خواهم برای خاطر هیچ چیزی در دنیا، در برابر مرجعیت کلیسا به برهان‌های خود پایبند بمانم ... من چندان دلبسته باورهایم نیستم که بخوام برای پایبندی بدان‌ها، وارد چنین مشاجراتی شوم. من دوست دارم در آرامش زندگی کنم و به زندگی‌ام که با شعار «برای خوب زیستن باید دور از نگاه‌ها زندگی کنی» ادامه دهم. من بسی شادمان‌ترم که از شر این اثر [عالم] و آشنایی‌ها و روابط

## تصور خدا در تأملات در فلسفه اولی دکارت 51

دیگر واقعیت مهم این که، ممیزی کتاب و صدور اجازه نشر در فرانسه آن زمان تحت نظارت شدید مقامات کلیسا بوده است و دکارت برای جلب نظر آنها باید در صورت بندی ظاهری تأملات نیز جانب آنها را رعایت می کرده است و این تلاش دست کم تا دکارت زنده بود، قرین توفیق هم بوده است. دوران دیشی دکارت را وقتی درست درک می کنیم که بدانیم محکومیت اولیه گالیله نه از سوی پاپ و شورای کلیسا که از طرف مجمع کاردینال های تعیین شده برای ممیزی کتاب صورت می گیرد (CSM III 42).<sup>1</sup> واپسین نکته ای که در اینجا می آوریم سخنی است از دکارت درباره متن تأملات که نشان می دهد، آنچه او در عناوین تأملات ششگانه آورده و نوشته است با آنچه از نگارش خود این تأملات منظور نظرش بوده است، متفاوت است:

می دانم که مردم به عناوین کتاب ها بیشتر از هر چیزی توجه می کنند و همین سبب می شود که من عناوین تأمل دوم ... سوم ... چهارم ... پنجم ... و ششم را چنین بگذارم. این عناوین چیزهایی هستند که می خواهم مردم بیشتر بدانها توجه کنند. اما ... افزون بر اینها، چیزهای دیگری را هم [در کتاب] گنجانیده ام. به شما می گویم - میان خودمان بماند - این تأملات ششگانه همه مبانی طبیعات مرا در خود دارد. اما لطفاً به مردم نگوئید. ... من امیدوارم خوانندگان کم کم به اصول من خو بگیرند و صدق شان را بپذیرند پیش از آنکه متوجه شوند آنها ویرانگر اصول ارسطوست (CSM III 173).

با توضیحاتی که در مقدمه آوردم، کوشیدیم نشان دهیم گرچه برای دکارت برپایی دستگاه تازه معرفتی اش بس مهم است، نیز به همین اندازه مهم است با مراجع و اولیای دینی در نیافتد و هر جا احتمال چالش و مشاجره می دهد، نه به رویارویی که به مصالحه و حتی دست کشیدن از اندیشه خود روی آورد. اینک با این پیش زمینه به سراغ موضوع خدا در این اثر می رویم.

---

ناخواسته ای که برایم در پی دارد، رهایی یابم تا اینکه برای از دست رفتن وقت و زحمتی که در نگارش آن صرف کرده ام، ناراحت باشم (CSM III 41-3).

1. به موجب یکی از احکام صادر شده در جلسه نهم شورای لاتران که دکارت هم در نامه اهدائیه خود را تسلیم در برابر این نامه می داند، «چاپ هر کتابی بی مجوز اسقف محلی ممنوع بود و اگر اثری بی اجازه منتشر می شد، از سوی کلیسا در فهرست کتب ضاله (the Index) جای می گرفت»؛ برای اطلاع بیشتر بنگرید به:

[http://en.wikisource.org/wiki/Catholic-Encyclopedia-\(1913\)Fifth-Council-\(1512-17\)](http://en.wikisource.org/wiki/Catholic-Encyclopedia-(1913)Fifth-Council-(1512-17))

البته یک دهه پس از درگذشت دکارت این اتفاق نه تنها برای کتاب تأملات که برای کل آثار دکارت در سال های 1660 افتاد و در دهه 1770 حتی آموزش افکار و اندیشه های دکارت نیز در مدارس فرانسه از سوی دولت قدغن اعلام شد.

آنچه در تأملات برای دکارت محوریت دارد نه وجود خداوند که تصور خداست بر اساس این دستورالعمل «منطق راستین» که او در پاسخ به نخستین دسته اعتراضات، ابراز می‌دارد: «مطابق قوانین منطق راستین، هرگز نباید از وجود چیزی بپرسیم مگر نخست ماهیتش را بشناسیم» (CSM II 78)<sup>1</sup>؛ به این معنا که درباره هر چیزی، طرح پرسش «آن چیست؟»<sup>2</sup> و رسیدن به پاسخ آن، بر طرح پرسش «آیا آن هست؟»<sup>3</sup> و طلب پاسخ برای آن پیشی دارد. با استناد به این اصل روشی باید پذیرفت که هر دو دسته برهانی که در تأملات می‌یابیم از جهان‌شناختی و وجودی بر تصور از خداوند مبتنی هستند و خود دکارت آشکارا به این مطلب اذعان دارد وقتی می‌گوید: «ما برای اثبات وجود خداوند از تصویری بهره می‌بریم که از او در خودمان داریم» (CSM II 132). در دو برهان «تأمل سوم» بر وجود خداوند، در یکی با استناد به تصور خداوند در من در مقام نشان تجاری که صنعتگر بر مصنوع خود می‌زند، بر وجود خداوند استدلال می‌شود و در دیگری که کاتینگم آن را تکمله‌ای بر همان برهان «نشان تجاری» می‌داند، همان استدلال به این صورت بازآفرینی می‌شود که این منی که تصور خداوند را در خود دارم، آفریده موجودی جز خدا نمی‌تواند بود (کاتینگم، جان، 1400: 97-112).

### نگاه دکارت به تصورات

حال که تصور خداوند تا این اندازه در تأملات موضوعیت دارد، جا دارد نخست تصورات و انواع آن را در دکارت بررسی کنیم و بعد تصور خدا را در این بستر جای دهیم. ما در تأملات در فلسفه اولی دو گونه دسته‌بندی از تصورات می‌بینیم؛ یکی تقسیم تصورات به سه دسته خارجی، ساختگی و فطری است در «تأمل سوم» که هر که با فلسفه دکارت کمابیش آشنا باشد این دسته‌بندی را می‌شناسد؛ در این تقسیم، به ترتیب، تصورات حسی را خارجی،

1. true logic

گفتنی است دکارت در نامه‌ای به مرسن، از او می‌خواهد عبارت «مطابق قوانین منطق من» را در این بخش از پاسخ‌ها با عبارت «مطابق قوانین منطق راستین» جابه‌جا کند (CSM III 165).

2. what it is (*quid est*)?

3. if it is (*an est*)?

## تصور خدا در تأملات در فلسفه اولی دکارت 53

تصورات خیالی را ساختگی، و تصورات عقلی را فطری می‌دانیم. باید توجه داشت که دکارت برای تصورات فطری هم در جاهای گوناگون از آثارش، سه‌گونه مصداق می‌آورد: الف) مفاهیم بسیط و بدیهی مانند شک، یقین و وجود؛ ب) تصدیقات بدیهی و اولیات اندیشه مانند «از عدم جز عدم در نمی‌آید» و «دو چیز مساوی با چیز سوم، خودشان با هم برابرند»؛ ج) مفاهیم مرکبی مانند تصور نجومی خورشید، تصور خداوند، تصور من از خودم.

حال می‌خواهیم با تدقیق بیشتری به تبیین تصور خداوند از نگاه دکارت پردازیم. بحث بر سر این است که تصور خداوند با توجه به مبانی روشی خود دکارت، در ذیل کدام دسته از تصورات سه‌گانه خارجی، جعلی یا فطری قرار می‌گیرد. دکارت درباره تصورات جعلی مطلب چندانی ننوشته است اما از آنچه در این باره از او بر جا مانده، معلوم می‌شود این دسته تصورات را مرکب می‌دانسته است (CSM I & II: 303 & 26). البته با توجه به مثال‌های دکارت در «تأمل سوم» برای تصورات جعلی<sup>1</sup>، چه بسا خواننده و سوسه شود این دسته تصورات را با تصورات قوه خیال در نظر فلاسفه تجربی مسلک انگلیس یکی بدانند که در این صورت تصورات جعلی تنها حاصل ترکیباتی در میان تصورات خارجی خواهند بود؛ اما نباید به سادگی تسلیم این و سوسه شد، چرا که در اندیشه دکارت تصورات جعلی ممکن است از ترکیب تصورات خارجی با هم، نیز از ترکیب تصورات فطری با هم حاصل آیند، یا این که آمیزه‌ای از تصورات خارجی و فطری با هم آنها را پدید بیاورد. این مطلب را با کنار هم نهادن آنچه در تأملات درباره دو تصور از خورشید می‌یابیم و آنچه در نامه به مرسن در شانزدهم ژوئن 1641 درباره تقسیم تصورات به خارجیات، مجعولات، و فطریات می‌خوانیم، می‌توان فهمید. در ادامه به این دو مطلب باز می‌گردیم.

دکارت در تأملات سرسختانه مدافع این قول است که ضرورتی ندارد تصورات خارجی، مشابه با، یا از سنخ، علل اصلی‌شان باشد و حتی پا را از این هم فراتر می‌گذارد و قول به وجود این شباهت یا سنخیت را سرچشمه اصلی خطا می‌شمارد و آشکارا می‌پرسد: «چه دلیلی دارم فکر می‌کنم تصورات من مشابه این چیزها [ی بیرونی] است؟» (CSM II 25-26). او در «تأمل سوم» تصور ما را از خورشید در روزی آفتابی که مستقیم از ادراک حسی می‌گیریم

1. Sirens and Hippogriffes (موجودات اسطوره‌ای در یونان باستان از جمله عروسان دریایی و اسبان بالدار).

و خورشید را بسیار کوچک می‌نمایاند، نمونه‌ای از تصورات خارجی معرفی می‌کند. تصور دیگری از خورشید در ما هست، حاصل برهان‌پردازی نجومی که بسیار دقیق‌تر است و از خورشیدی به مراتب بزرگ‌تر از زمین خبر می‌دهد:

من در خود دو تصور متفاوت از خورشید می‌یابم؛ یکی از آنها که — می‌شود گفت — از حواس به دست می‌آید و نمونه خوبی است از تصویری که من دارای منشأ بیرونی به حساب می‌آورم، خورشید را بسیار کوچک می‌نمایاند. تصور دیگر بر برهان‌پردازی نجومی استوار است، یعنی برگرفته از پاره‌ای مفاهیم فطری در من (یا به طریقی ساخته خود من) است. تصور اخیر، خورشید را چندین بار بزرگ‌تر از زمین نشان می‌دهد. روشن است که هر دو این تصورات [همزمان] نمی‌توانند مشابه خورشیدی باشند که در بیرون از من است؛ و عقل مرا قانع می‌سازد آن تصویری که بی هیچ واسطه‌ای [یعنی از راه بینایی]، از خود خورشید گرفته‌ام، اصلاً هیچ شباهتی به آن ندارد (CSM II 27).

در نامه شانزدهم ژوئن 1641، می‌خوانیم که دکارت پس از تقسیم‌بندی تصورات به سه دسته پیش گفته، تصور معمولی از خورشید را جزء خارجیات و تصور حاصل از برهان‌پردازی ستاره‌شناسان را جزء مجعولات می‌شمارد:

من واژه «تصور» را برای دلالت بر هر چیزی به کار می‌برم که به اندیشه درآید و آن را بر سه گونه می‌دانم: پاره‌ای خارجی‌اند، مانند تصویری که معمولاً از خورشید داریم؛ چندی دیگر ساخته شده یا بر ساخته‌اند که می‌توان تصور ستاره‌شناسان را از خورشید که با برهان‌پردازی خود می‌سازند، در این طبقه جای داد؛ بقیه تصورات از جمله تصور خدا، ذهن، جسم، مثلث، و در کل همه تصورات حاکی از ذوات لایتغیر و سرمدی، فطری هستند (CSM III 183).

از دقت در این قطعه و مقایسه آن با آنچه در نقل قول بالا از تأملات آورده‌ایم، نکاتی چند روشن می‌شود: نخست، تصور جعلی خورشید نه یک‌باره که در طی فرآیند برهان‌پردازی نجومی حاصل می‌آید؛ دوم، تصور مجعول ستاره‌شناسان از خورشید، با استناد به سخن دکارت در «تأمل دوم» که آن را «برگرفته از پاره‌ای مفاهیم فطری» می‌داند، واجد مؤلفه‌های فطری است؛ سوم، در این فراز با سیاهه ناقصی از تصورات فطری شامل خدا، ذهن، جسم و مثلث روبرویم؛ چهارم، تمایز میان تصورات خارجی و تصورات فطری، تمایزی تمام‌عیار است به گونه‌ای که می‌توان آنها را مانع‌الجمع دانست؛ پنجم، و سرانجام آخرین و مهم‌ترین نکته این که هر تصور بسیطی از دو حالت بیرون نیست: یا خارجی است یا فطری؛ زیرا که تصور مجعول، جز تصویری مرکب نمی‌تواند بود. حال اگر ما بحث دکارت را درباره نحوه



## تصور خدا در تأملات در فلسفه اولی دکارت 55

شکل‌گیری تصورات کلی (به‌ویژه تصور مثلث) در اصول فلسفه در نظر بگیریم، رابطه میان تصورات فطری و جعلی بر ما روشن‌تر خواهد شد.

خاستگاه کلیات فقط این واقعیت است که برای تفکر دربارهٔ تک‌تک امور مشابه با یکدیگر، از تصویری واحدی بهره می‌بریم و بر همه چیزهایی که آن تصور واحد را بر ما می‌نمایاند، نام واحدی می‌نهیم؛ اصطلاح کلی جز این نیست. برای مثال ... وقتی شکلی بر ساخته از سه خط را می‌بینیم، تصویری از آن می‌سازیم که تصور مثلثش می‌نامیم؛ و بعدها از همین تصور به منزلهٔ تصویری کلی بهره می‌بریم که همهٔ اشکال بر ساخته از سه خط را به ذهن ما می‌نمایاند. وانگهی، وقتی پی می‌بریم به اینکه پاره‌ای مثلث‌ها تنها یک زاویهٔ قائمه دارند در حالی که بقیهٔ مثلث‌ها چنین نیستند، تصور کلی مثلث قائم‌الزاویه را می‌سازیم؛ و تصور اخیر را به جهت پیوندش با تصور قبلی [یعنی تصور کلی مثلث]، به منزلهٔ مصداقی خاص از آن، نوع می‌نامیم. قائم‌الزاویه بودن، فصل‌متمیزهٔ کلی همهٔ مثلث‌های قائم‌الزاویه نسبت به دیگر مثلث‌هاست. و این واقعیت که مجذور وتر برابر است با حاصل جمع مجذور دو زاویهٔ دیگر، عرض خاص منحصراً در همهٔ مثلث‌های قائم‌الزاویه است. سرانجام، اگر فرض کنیم که بعضی مثلث‌های قائم‌الزاویه، متحرک و بعضی دیگر نامتحرکند، این [متحرک بودن]، عرض عام این قسم مثلث‌ها به‌شمار می‌رود. به این ترتیب، کلیات خمس را معمولاً چنین فهرست می‌کنند: جنس، نوع، فصل، عرض خاص، عرض عام (CSMI 212-13).

با ژرف‌کاوی در این متن دو نکتهٔ مهم دستگیرمان می‌شود؛ نخست این که فرآیند شکل‌گیری تصور مثلث را در ذهن می‌توان با فرآیند شکل‌گیری تصور واضح و متمایز «جسم» به مثابهٔ «شیء ممتد» در برهان تکه‌موم، یا با فرآیند شکل‌گیری تصور «خود» به مثابهٔ «شیء اندیشنده» در برهان کوگیتو در «تأمل دوم» سنجید. در برهان تکه‌موم نیز فرض بر این بود که موم در حالات مختلف، چه آن‌گاه که تازه از کندو جدا شده و چه زمانی که بر اثر گرما، به حالت مایع درآمده، ثابت است و پرسش اصلی در آنجا این بود که کدام دسته خواص موم در طول زمان باقی می‌ماند. پاسخ، سه مفهوم فطری امتداد، انعطاف‌پذیری و حرکت‌پذیری بود که با فراروی از تکه‌موم محسوس و تنها به یاری شهود واضح و متمایز ذهن به دست می‌آمد. در خصوص برهان کوگیتو نیز می‌توان همین فرآیند را نشان داد. این شباهت میان تصور مثلث و تصورات «جسم» و «خود» را اگر در کنار این واقعیت بگذاریم

که تصور نجومی (مجموعه/فطری) از خورشید نیز در طی فرآیند برهان‌پردازی ستاره‌شناسان حاصل می‌آید، به این نتیجه می‌رسیم که گویا در نگاه دکارت، گرایش به تشکیل تصورات فطری زمانی در ذهن اندیشنده به ظهور می‌رسد که به مرحله تعقل تحلیلی یا انتقادی درباره چیزی ارتقا بیابد.

نکته دوم اینکه با توجه به نحوه پیدایش تصور مثلث، تصور جسم، تصور من اندیشنده و تصور نجومی از خورشید، در می‌یابیم که زمانی استدلال و برهان، گرایش فطری را در جهت تشکیل تصویری در ما برمی‌انگیزد که با تصویری خارجی یا جعلی آغاز کنیم و با تصویری جعلی نیز کار را به پایان ببریم. مثلاً در برهان تکه‌موم با تصور خارجی موم شروع کردیم و با برهان‌پردازی به تصور جعلی شیئی ممتد انعطاف‌پذیر و حرکت‌پذیر رسیدیم که مرکب از چهار تصور فطری شیئی، امتداد، انعطاف‌پذیری، و حرکت‌پذیری است. درباره تصور «خود» نیز با تصور خارجی از «خود» شروع می‌کنیم و سپس با تحلیل مفهومی به تصویری مرکب از «شیئی» یا «جوهر» به‌اضافه «اندیشیدن» می‌رسیم که در دل اندیشیدن، چندین تصور دیگر نهفته است. تا اینجا روشن شد که تصورات جعلی با ترکیبی از تصورات خارجی یا فطری است که امکان تحقق می‌یابند و نیز این نکته که تصور فطری جوهر (خواه جوهر متناهی مانند من اندیشنده یا جسم، خواه جوهر نامتناهی یعنی خداوند) از آنجا که تصویری مرکب است، در شمار تصورات جعلی قرار می‌گیرد.<sup>۱</sup>

## تصور خدا

ما در تأملات سه تصور از خداوند می‌یابیم که دکارت از آنها سخن به میان می‌آورد. نخستین آنها تصویری است که دکارت از همان «تأمل نخست» آن را با این عبارت مفروض می‌گیرد: «این باور دیرپا و ریشه‌دار در من هست که خداوند قادر مطلق وجود دارد که مرا به همین صورتی که هستم آفریده است» (CSM II 14)، و در جای‌جای کتاب بارها به اقتضای بحث بدان اشاره می‌کند. او در «تأمل سوم»، در استقصایی که از تصورات موجود

۱. دکارت در پاسخ به دسته سوم اعتراضات، در این باره ابراز می‌دارد که «وقتی می‌گوییم تصویری در ما فطری است منظورمان این نیست که آن همواره پیش روی‌مان حاضر است که اگر چنین باشد هیچ تصویری فطری نیست بلکه منظور این است که ما قوه احضار این تصور را در خود داریم» (CSM II 132)

## تصور خدا در تأملات در فلسفه اولی دکارت 57

در ذهن خود ارائه می‌دهد، دیگر بار بر همین تصور اولیه از خداوند این گونه صحیح می‌گذارد که «در میان تصورات من، گذشته از تصویری که خودم را بر من بازمی‌نماید ... تصورات دیگری هست که بازنماینده خدا، اشیاء مادی و بی‌جان، فرشتگان، حیوانات و دست‌آخر انسان‌های دیگری مثل خودم هستند». شاید بتوان این تصور را به نسبت دو تصور بعدی، تصور اولیه نه چندان واضح و متمایزی از خداوند بگیریم که دکارت در برابر معترضانی همچون تامس هابز انگلیسی که منکر وجود هر گونه تصویری از خداوند در ذهن هستند، عرضه می‌دارد (CSM II 129).

اما در «تأمل سوم» شاهد ارائه تصور دومی از خداوند در مقام «سرمد، نامتناهی، [تغییرناپذیر،]<sup>2</sup> عالم مطلق، قادر مطلق، و آفریدگار همه موجودات از من و غیر من» (CSM II 28)، یا «جوهری ... نامتناهی، [سرمدی، تغییرناپذیر]<sup>3</sup> قائم به ذات، عالم مطلق، قادر مطلق و خالق من و جز من» (CSM II 31) هستیم که این را می‌توان معادل تصور رایج در میان الهی‌دانان از خداوند دانست. در پایان همین تأمل پس از بحثی درباره صفت نامتناهی در تصور دوم خداوند، رگه‌هایی از گذار به تصور دیگری از خداوند با توصیف او به «موجود نامتناهی و کامل مطلق» آشکار می‌گردد که می‌توان این را صورتی اولیه از تصور سوم خداوند دانست. از اینجا به بعد دکارت دیگر دو تصور قبلی از خداوند را کنار می‌گذارد و همین تصور سوم از خداوند در «تأمل پنجم»، با کناررفتن وصف «نامتناهی» به «موجود کامل مطلق» تبدیل می‌شود و مبنای برهانی موسوم به برهان وجودی دکارت را فراهم می‌آورد. او در تحلیل تصور اولیه از خداوند در مقام «خالق» بر آن است که اگر خدایی در کار باشد، تناقض آمیز است که خالق همه دیگر موجودات نباشد؛ یعنی با توسل به تصور عوامانه از خداوند، خالق بودن را مندرج در تصور خداوند می‌شمارد (CSM II 132). تصور اولیه مطرح در «تأمل نخست»، تصویری است سلبی که صفاتش غیرمتناهی<sup>4</sup> است و با ایرادی که هابز بر چنین تصویری می‌گیرد، دکارت و به جای تصور سلبی خدای غیرمتناهی،

2. افزوده متن اصلی

3. افزوده متن اصلی

4. non-finite

تصور ایجابی خدای نامحدود را می‌گذارد. اما در «تأمل سوم» از تصور خدای نامحدود به تصور خدای نامتناهی می‌رسد و در نیمه‌های همین «تأمل»، و پس از تحلیل معنای «نامتناهی» در کنار متناهی، از تصور خدای نامتناهی نیز به تصور خدای کامل گذر می‌کند.

به این ترتیب، تصور اولیه «تأمل نخست»، پس از تبیین مفهومی در «تأمل سوم»، جایش را به تصور دومی از خداوند می‌دهد که صفاتش نامتناهی است و باز همین تصور اخیر هم با تبیین مفهومی بیشتر بر روی وصف «نامتناهی»، جای خود را به تصویری از خداوند می‌دهد که واجد دو صفت «نامتناهی» و «کامل» است و بدین ترتیب، تصور سوم خداوند به مثابه «موجود نامتناهی و کامل مطلق»<sup>5</sup> آشکار می‌گردد. اصلی‌ترین تفاوت میان تصور دوم و تصور سوم از خداوند (که شاید تشخیص آن نیز کار آسانی نباشد) در این است که اندیشنده در اینجا دیگر نمی‌تواند با بسط و گسترش نامحدود هیچ کدام از صفات خود، به صفتی نامتناهی در خداوند برسد بلکه تنها به صفتی می‌رسد که از دید اندیشنده به گونه نامحدودی عظیم و بزرگ باشد (CSM II 81 & 98-100; III 202).

حال می‌خواهیم ببینیم که دکارت چگونه در «تأمل سوم» از تصور اولیه‌اش در باره خداوند به تصور دوم می‌رسد. اندیشنده دکارتی در وهله نخست می‌کوشد با در نظر گرفتن توصیفات سنتی از خداوند، تصویری از او در ذهن خود بسازد. او با بسط نامحدود تصویری که از خود دارد، به این کار اقدام می‌کند اما با اندک دقتی به ناکافی بودن این تصور اولیه از خداوند پی می‌برد و این ایراد هابز بر آن وارد خواهد بود که نامتناهی بودن خداوند «به این معناست که برای من محال است حدود و نهایت‌های مشخصی را تصور کنم یا فرض بگیرم که ورای آنها هیچ حد و نهایی متصور نباشد» (CSM II 131). اندیشنده پس از تصور دومی که از خدا ارائه می‌دهد به نفی تصور اولیه‌اش از خداوند چنین تصریح دارد که: «جملگی این صفات به گونه‌ای است که هرچه با دقت بیشتری بر آنها متمرکز می‌شوم، این احتمال ضعیف‌تر به نظر می‌رسد که آنها بتوانند تنها از خود من صادر شده باشند». در اینجا اندیشنده با تأمل بیشتر، که زمینه‌ساز بروز تصورات فطری در ذهن است، به این نتیجه می‌رسد که تصور خداوند نمی‌تواند ناشی از بسط نامحدود تصور او از خودش و صفات

5. supremely perfect and infinite being

## تصور خدا در تأملات «فلسفه اولی دکارت» 59

خودش باشد بلکه باید سرچشمه دیگری داشته باشد. و به این ترتیب است که تصور اولیه پیش کشیده در «تأمل سوم» نیز جایش را به تصور دوم می‌دهد.

به بیان دقیق‌تر، تأمل در مفهوم «عدم تناهی»<sup>6</sup>، گذار از تصور اول را به تصور دوم در ذهن اندیشنده میسر می‌سازد. اندیشنده با توجه به این نکته که به‌رغم امکان اخذ تصور جوهر از تصور خود، نمی‌شود از این راه به تصور جوهر نامتناهی رسید، به بحث درباره مفهوم نامتناهی می‌پردازد و ابراز می‌دارد فهم ما از نامتناهی نه حاصل سلب یا نفی متناهی که مقدم بر فهم ما از متناهی است (CSM II 31)، و همین تأمل بر مفهوم نامتناهی، زمینه‌ساز پیدایش گرایشی فطری در ذهن اندیشنده برای تشکیل تصور دوم از خداوند می‌شود؛ فرآیندی که می‌شود آن را در گذار از تصور اولیه از موم یا از خود به تصور دوم و واضح و متمایز از موم یا از من اندیشنده نیز نشان داد. باید یادآوری کرد که این تصور دوم از خداوند نیز، مانند تصور اولیه از او، جعلی است با این تفاوت که مؤلفه‌های تصور اولیه، چندین تصور خارجی و فطری بود و مؤلفه‌های تصور دوم فقط چند تصور فطری است. توضیح این‌که، ذهن در «تأمل سوم» در فرایند گذار از تصور اولیه به تصور دوم، همان تصوراتی را از صفات گوناگون که در تصور نخست از خداوند داشت و از رهگذر بسط نامحدود تصور صفات خودش بدان‌ها رسیده بود، با تصوراتی کافی‌تر و کامل‌تر از صفاتی که دیگر نه نامحدود که غیرمتناهی است، جایگزین می‌کند.

حال چنان‌چه تبیینی را که دکارت از نحوه شکل‌گیری تصورات کلی (مثلاً تصور مثلث) در اصول فلسفه ارائه می‌دهد، درباره تصور خداوند به کار گیریم، سیر از تصور دوم به تصور سوم خداوند در تأملات از سوی اندیشنده جز این نیست که همه صفات متمایز خداوند را در تصور دوم در ذیل مفهوم «کمال» جای دهیم. اندیشنده در ادامه بحث خود این پرسش را مطرح می‌کند که آیا تصور دوم از خداوند ممکن نیست به لحاظ مادی خطا باشد؟ و در پاسخ به همین پرسش است که تصور سوم از خداوند را پیش می‌کشد. به عبارت دیگر، اندیشنده با پرسیدن این پرسش که آیا ممکن نیست یکی یا چند صفت از صفات مندرج در تصور دوم از خداوند (یا جملگی آنها)، معدوم را به‌مثابه موجود بر ما بنمایاند، چنان‌که درباره

---

6. "infinity"

تصور گرما و سرما چنین می‌تواند بود، گرایش فطری را در جهت تشکیل تصور سوم از خداوند در خود برمی‌انگیزد. اندیشنده با توجه به صفات خداوند در تصور دوم، به این نکته پی می‌برد که تک‌تک آنها در نوع خود کامل است به گونه‌ای که می‌شود هر کدام آنها را در ذیل عنوان کمال جای دارد. از اینرو اندیشنده به این نتیجه می‌رسد که هیچ تصویری درباره خداوند، واضح‌تر و متمایزتر از تصور موجود کامل مطلق نیست چرا که مفهوم کمال، تک‌تک کمالات موجود در تصور دوم را به گونه‌ای جامع‌تر و شامل‌تر در خود دارد.

در اینجا است که معنای این مدعای دکارت را در اعتراضات و پاسخ‌ها بهتر می‌فهمیم که اظهار می‌دارد «من در تأملات خود فقط [روش] تحلیل را به کار برده‌ام» چرا که تصور دکارت از خداوند، در ست منطبق با مقتضیات روش تحلیل، از آن تصور اولیه که جز بسط نامحدود تصور خود نبود، با تحلیل نظری به تصور نامتناهی و سپس با ژرف‌کاوی بیشتر، به تصور موجود کامل مطلق ارتقا یافت. گرچه وجه اشتراک هر سه تصور از خداوند، جعلی بودن همه آنهاست چرا که هر سه آنها تصوراتی مرکب و ساخته ذهن ما هستند، تفاوت اصلی میان آنها در این است که اجزای تشکیل‌دهنده تصور اولیه، جملگی فطری نیست در حالی که در خصوص تصورات دوم و سوم، همه اجزاء شان را تصورات فطری تشکیل می‌دهد. اصولاً مبنای تقسیم‌بندی سه‌گانه تصورات در دکارت، نحوه پیدایش آنها و علتی است که آنها را در ذهن پدید می‌آورد؛ به این معنا که ما بر اساس گرایش‌های فطری درونی‌مان که بر اثر تأمل فرایند تحلیل مفهومی برانگیخته شده است، تصورات فطری صفات مندرج در تصور خداوند را کنار هم می‌چینیم. افزون بر این، تصور دوم و سوم از خداوند را به این لحاظ هم می‌توان جعلی دانست که هر دوی آنها در جریان برهان‌پردازی تحلیلی و کاملاً عقلی از دل همان تصور اولیه که در جعلی‌بودنش تردیدی نیست، درآمده‌اند.

البته باید توجه داشت آنچه در اینجا درباره جعلی بودن تصور خداوند گفتیم منافاتی با این سخن دکارت ندارد که در پاسخ به «دسته نخست اعتراضات»، میان دو دسته ماهیات حقیقی و ثابت، از سویی، و ماهیات جعلی و حاصل ترکیب ذهنی، از دیگر سو، فرق می‌گذارد. توضیح این که در خصوص دسته دوم ماهیات، همان ذهنی که آنها را ترکیب کرده است، می‌تواند با عمل واضح و متمایز ذهنی و نه فقط از راه تجرید و انتزاع، از هم تجزیه و تفکیک‌شان کند، مانند تصور اسب بال‌دار یا تصور مثلث محاط در مربع که ذهن

## تصور خدا در تأملات و فلسفه اولی دکارت 61

به سادگی می‌تواند آنها را به صورت اسب بی‌بال و مثلث جدای از مربع درآورد. اما در خصوص دسته نخست، مانند تصور مثلث و تصور مربع، ذهن از چنین توانایی برخوردار نیست و از اینرو روشن است که آنها بر ساخته و فراهم آمده ذهن نیستند. شاید در اینجا میان قول به جعلی بودن تصور خداوند، و این سخن دکارت که هر تصور باز نماینده ماهیتی حقیقی و ثابت، نمی‌تواند جعلی باشد، تعارضی به نظر برسد که در حل آن، باید گفت میان فرایند تشکیل یک تصور و تشخیص این که آن تصور تشکیل شده، باز نماینده چگونه ماهیتی است، فرق هست. اگرچه اندیشمنده بر اساس عمل واضح و متمایز ذهن خویش تشخیص می‌دهد که ویژگی‌های مثلث یا صفات خداوند بالضروره از هم تفکیک‌ناپذیر است، می‌توان این عمل ذهنی او را از عمل ذهنی مربوط به تشکیل آن تصورات جدا دانست و با استناد به وضوح و تمایز عمل ذهنی که منجر به پیدایش تصور خداوند می‌شود، به این نتیجه رسید که تصور خداوند، جعلی است به این معنا که مرکب و بر ساخته از تصوراتی فطری است (Flage, Daniel E. and Bonnen, Clarence A. 1999: 193ff).

### نتیجه گیری

از آنچه آوردیم می‌توان چنین فهمید که متن تأملات را باید در بستر تاریخی شکل‌گیری اندیشه گسترده دکارت و نیز با توجه به منش فیلسوف که اساس اندیشیدن را بر پایه آرامش ذهن و دوری از منازعه استوار می‌داند، خواند. ما کوشیدیم محوریت خدا را در مابعدالطبیعه دکارت با تمرکز بر تأملات نشان دهیم و در مرحله بعد، بگوییم محوریت خدا در این اثر، بنا به اقتضای دستگاه فکری دکارتی، نه محوریت خدای سنتی و اقامه برهان بر وجود او در بیرون که محوریت مفهوم خداوند و اقامه برهان (حتی در برهان جهان‌شناختی) از تصور خدا بر وجود اوست. در ادامه کوشیدیم در بستر نظریه تصورات دکارت به باز کاوی تصور خداوند در این اثر پردازیم و نشان دهیم که تقسیم‌بندی تصورات در نگاه دکارت چگونه است و با آنچه ما از تاریخ فلسفه در این باره می‌دانیم، تا چه اندازه فرق دارد. دسته‌بندی تصورات به سه دسته خارجی، جعلی و فطری را بررسی کردیم و دسته‌بندی دیگری از تصورات به بسیط و مرکب را در کنار آن نهادیم، و نشان دادیم که فطری بودن یک تصور منافاتی با جعلی بودن و مرکب بودن آن ندارد چرا که تصور فطری محصول اندیشه‌ریزی و برهان‌پردازی و تأمل ذهن است که با تصویری آغاز می‌کند و با

## 62 «فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی»، شماره ۲۵، بهار و تابستان ۱۴۰۲

کند و کاو و تحلیل به تصویری کامل‌تر می‌رسد. این فرآیند تشکیل تصورات فطری کامل‌تر از تصورات کمتر کامل را در مورد تصور خورشید و شیئی اندیشنده و شیئی ممتد بررسی کردیم و سرانجام نشان دادیم دکارت در تأملات سه تصور «نامحدود»، «نامتناهی» و «کامل» از خداوند به دست می‌دهد که هر تصویری را در مرتبه بعد، مورد ارزیابی و نقد قرار می‌دهد و به یاری روش تحلیل به تصویری کامل‌تر می‌رسد تا اینکه در «تأمل پنجم» خدا را به مثابه «موجود کامل مطلق» معرفی می‌کند و این تصور نهایی او از خداوند است.

### منابع

- کاتینگم، جان. (1400). دکارت، ترجمه سیدمصطفی شهرآیینی، نشر نی، چاپ چهارم.
- Cottingham, John. (2008). Cartesian Reflections: Essays on Descartes's Philosophy, Oxford University Press.
- Cottingham, John. (1993). A Descartes dictionary, Blackwell Publishers
- Descartes, Rene. (1984). Philosophical writings, 2 vols. trans. by John Cottingham & Robert Stoothoff & Dugald Murdoch (CSM I & II), Cambridge University Press
- Descartes, Rene. (1991). Philosophical writings, trans. by John Cottingham & Robert Stoothoff & Dugald Murdoch & Anthony Kenny (CSM III), Cambridge University Press
- Flage, Daniel E. and Bonnen, Clarence A. (1999). Descartes and Method, a search for a method in Meditations, Rutledge
- Gombay, André, Descartes, Blackwell. (2007).
- Nolan, Lawrence. (2016). The Cambridge Descartes lexicon, Cambridge University Press
- Williams, Bernard Arthur Owen. (2005). Descartes: the project of pure enquiry, Rutledge





پښتو ښکته علمون انساني و مطالعات فرېښتې  
پرتال جامع علمون انساني